

فارن افرز



■ مارس/آوریل ۲۰۲۲

با تغییر در سیاست خارجی آمریکا، قدرت‌های منطقه‌ای در حال دست و پنجه نرم کردن با خطرات جدید بوده و به دنبال فرصت‌های جدید هستند. خاورمیانه یکی از کانون‌های بحران در جهان است که در جست‌وجوی نظم‌ی پس‌امریکایی است و به همین دلیل است که برخی از کشورهای عربی به تدریج به آغوش شرق می‌روند.

فارن پالیسی



■ مارس/آوریل ۲۰۲۲

در این مجله به شکست‌های دموکراسی پرداخته شده است؛ اینکه دلایل و زمینه‌های شکست دموکراسی کدام است و چگونه می‌توان آن را اصلاح کرد. در این مجله نویسندگانی از جمله فرید زکریا ضمن کالبدشکافی شکست دموکراسی به ارائه راه‌حل‌هایی برای ترمیم آن پرداخته‌اند.

مجله روابط بین الملل



■ مارس/آوریل ۲۰۲۲

این مجله ویژه‌نامه‌ای به مناسبت صدمین سالگرد انتشار خود منتشر کرده است. این مجله از سوی اندیشکده «چتم هاوس» منتشر می‌شود که حاوی مقالاتی بسیار قوی و تحلیلی در حوزه روابط بین‌الملل است. بخش عمده مطالب این مجله به نژاد و نژادپرستی در پایه‌گذاری نظم مدرن جهانی، تأثیرات استعمارگری بر سیاست، از گفتمان تا عمل: شرق‌گرایی، سیاست غرب و طغیان‌های عربی اختصاص دارد.

تجربه روسیه

فارن افرز در آخرین شماره خود نوشته است:
غرب تلاش می‌کند تا این نگاه را بر جهان حاکم کند
که روسیه مقصر بحران اوکراین است

جان میرشایمر
ترجمه: کسرا اصفهانی

بر اساس نگرشی که غرب غالب کرده، تقریباً می‌توان مقصر بحران اوکراین را روسیه دانست. در حقیقت، متهم شماره یک بحران اوکراین، روسیه‌ی پوتین است. این استدلال معتقد است که پوتین مبادرت به ضمیمه‌ی کریمه کرد و دلیل آن هم تمایل دیرینه‌ی او برای احیای شوروی بود. ممکن است پوتین به همین جا بسنده نکند و جلوتر برود و نه تنها بر روی بقیه اوکراین دست بگذارد بلکه مدعی سایر کشورهای اروپای شرقی هم بشود. در این دیدگاه، برکناری «ویکتور یانوکوویچ»، رئیس‌جمهور اوکراین در فوریه ۲۰۱۴، صرفاً بهانه‌ای برای تصمیم پوتین به منظور فرمان دادن به نیروهای روسی برای تصرف بخشی از اوکراین فراهم کرد.

اما این روایت اشتباه است: ایالات متحده و متحدان اروپایی‌اش مسئول بیشتر این بحران هستند. ریشه‌ی این مشکل گسترش ناتو است، عنصر اصلی یک استراتژی بزرگ‌تر برای خارج کردن اوکراین از مدار روسیه و ادغام آن در غرب. در عین حال، گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق و حمایت غرب از جنبش دموکراسی‌خواهانه در اوکراین - که با انقلاب نارنجی در سال ۲۰۰۴ شروع شد - نیز عناصر مهمی بودند. از اواسط دهه ۱۹۹۰، رهبران روسی قاطعانه با گسترش ناتو مخالفت کرده‌اند و در سال‌های اخیر نیز روشن کرده‌اند که این مسئله را تحمل نخواهند کرد. برای پوتین، سرنگونی غیرقانونی رئیس‌جمهور منتخب اوکراین که از قضا طرفدار روسیه هم بود - و او به درستی اقدام مسکو را «کودتا» نامید - آخرین تیر ترکش بود. پوتین با تصرف کریمه، شبه‌جزیره‌ای که می‌ترسید میزبان نیروی دریایی ناتو باشد، پاسخ داد و شروع به بی‌ثبات‌سازی اوکراین کرد تا اینکه این کشور تمام تلاش‌های خود برای پیوستن به غرب را کنار بگذارد.

عقب‌نشینی پوتین نباید تعجب‌آور باشد. در مجموع، غرب در حال حرکت به سوی حیات خلوت روسیه بود و منافع اساسی استراتژیک این کشور را تهدید

می‌کرد؛ نکته‌ای که پوتین به‌طور مکرر و با تأکید آن را مطرح کرده بود. نخبگان در آمریکا و اروپا فقط به این دلیل از رویدادها غفلت کردند که دیدگاه ناقصی در سیاست بین‌الملل دارند. آن‌ها بر این باورند که منطق رئالیسم در قرن بیست و یکم ارتباط منطقی چندانی ندارد و اینکه اروپا را می‌توان بر اساس اصول لیبرالی حاکمیت قانون، وابستگی متقابل اقتصادی و دموکراسی یکپارچه و آزاد نگه داشت. اما این طرح بزرگ در اوکراین به خطا رفت. بحران در آنجا نشان می‌دهد که «سیاست واقع‌گرایانه» همچنان اثرگذار است و دولت‌هایی که آن را نادیده می‌گیرند، این کار را به قیمت خطر برای خودشان نادیده می‌گیرند. رهبران آمریکا و اروپا در تلاش برای تبدیل اوکراین به یک دژ غربی در مرز روسیه اشتباه کردند. اکنون که عواقب آن آشکار شده است، اشتباه بزرگ‌تری خواهد بود که این سیاست اشتباه را ادامه دهیم.

توهین و تحقیر غربی‌ها

با پایان یافتن جنگ سرد، رهبران شوروی ترجیح دادند که نیروهای ایالات متحده در اروپا باقی بمانند و ناتو هم دست‌نخورده بماند؛ ترتیبی که آن‌ها فکر می‌کردند اتحاد مجدد آلمان را به‌صورت مسالمت‌آمیز حفظ خواهد کرد. اما آن‌ها و جانشینان روسی‌شان نمی‌خواهند ناتو بیش از این رشد کند و فرض می‌کردند که دیپلمات‌های غربی نگرانی‌های آن‌ها را درک می‌کردند. دولت کلینتون ظاهراً به‌گونه‌ای دیگر فکر می‌کرد و در اواسط دهه ۹۰ فشار آورد تا ناتو گسترش یابد. دور اول گسترش ناتو در سال ۱۹۹۹ اتفاق افتاد و شامل جمهوری چک، مجارستان و لهستان شد. دور دوم در سال ۲۰۰۴ رخ داد؛ این شامل بلغارستان، استونی، لیتوانی، رومانی، اسلواکی و اسلونی شد. مسکو از آغاز به‌شدت مخالف بود و گله می‌کرد. برای مثال، طی عملیات بمباران صرب‌های بوسنی در سال ۱۹۹۵ از سوی ناتو، بوریس یلتسین، رئیس‌جمهور روسیه گفت: «این اولین نشانه از آن چیزی است که می‌تواند رخ دهد زمانی که ناتو دقیقاً به مرزهای فدراسیون روسیه برسد. ... شعله‌های جنگ ممکن است در کل اروپا

مشتعل شود». اما روس‌ها در آن زمان ضعیف‌تر از آن بودند که مانع حرکت ناتو به سوی شرق شوند؛ به‌رحال این‌طور به نظر نمی‌رسید که تهدیدکننده باشد، زیرا هیچ‌یک از اعضای جدید با روسیه مرز مشترکی نداشتند، مگر کشورهای کوچک بالتیک.

سپس ناتو به‌سوی منتهالیه شرق نگریست. در نشست آوریل ۲۰۰۸ ناتو در بخارست، ائتلاف گرجستان و اوکراین را پذیرفت. دولت جورج بوش از انجام این کار حمایت کرد، اما فرانسه و آلمان مخالفت کردند و از این می‌ترسیدند که مبدا دشمنی روسیه را به جان بخرند. در پایان، اعضای ناتو به مصالحه دست یافتند: این ائتلاف، روند رسمی منتهی به عضویت را آغاز نکرد، اما بیانیه‌ای صادر کرد که از درخواست‌های گرجستان و ناتو حمایت کرده و جسورانه اعلام کرد که «این کشورها عضو ناتو خواهند شد». با این حال، مسکو نتیجه را سازش نمی‌دانست. «الکساندر گروشکو»، معاون وقت وزیر خارجه روسیه، می‌گفت: «عضویت گرجستان و اوکراین در این ائتلاف [ناتو] یک اشتباه استراتژیک بزرگ است که پیامدهایی بسیار جدی برای امنیت پان-اروپایی خواهد داشت». پوتین تأکید کرد که پذیرش این دو کشور در ناتو یعنی «تهدید مستقیم» ناتو علیه روسیه. یک روزنامه روسی گزارش داد که پوتین، در حین صحبت با بوش، «بسیار شفاف اشاره کرد که اگر اوکراین در ناتو پذیرفته شود، دیگر اوکراینی وجود نخواهد داشت».

تهاجم روسیه به گرجستان در آگوست ۲۰۰۸ باید هرگونه تردید باقیمانده در مورد عزم پوتین برای جلوگیری از پیوستن گرجستان و اوکراین به ناتو را از بین برده باشد. میخائیل ساکاشویلی، رئیس‌جمهور گرجستان، که عمیقاً متعهد به عضویت کشورش در ناتو بود، در تابستان ۲۰۰۸ تصمیم گرفت که دو منطقه جدایی طلب آبخازیا و اوستیای جنوبی را مجدداً به کشورش ملحق سازد. اما پوتین به دنبال ضعیف نگه داشتن گرجستان و تجزیه این کشور و نیز خارج نگه داشتن این کشور از ناتو بود. پس از اینکه درگیری بین دولت گرجستان و جدایی‌طلبان اوستیای جنوبی آغاز شد، نیروهای روسیه کنترل